



در بخش قبلی این گزارش، ضمن پرداختن به زندگی و کارهای شاخص شهید ادواردو آنبلی، تاریخچه و بخشی از فعالیت‌ها و دستاوردهای انجمن اسلامی شهید ادواردو آنبلی را مرور کردیم. در ادامه، به دیگر شهیدای رهیافته و فعالیت‌ها و دستاوردهای انجمن شهید آنبلی می‌پردازیم.

شهید کنت لوکا گانتانی لاولتی

انجمن شهید ادواردو آنبلی تنها مجموعه‌ای است که برای زنده نگاه داشتن نام و یاد شهید مظلوم «کنت لوکا گانتانی لاولتی» تلاش کرده است. از جمله اقدامات انجمن در این عرصه برگزاری آیین یادبود شهید ادواردو آنبلی و شهید لوکا پو و یکمین نمایشگاه قرآن کریم در تیرماه ۱۳۹۲ با حضور قدیری ایبانه و مرحوم کاسه‌ساز بود.

حال بنیمن این شهید ایتالیایی که شاید اسمش را شنیده باشید، کیست؟ کنت لوکا گانتانی لاولتی فرزند یکی از بزرگ‌ترین و معروف‌ترین تولیدکنندگان شراب در ایتالیا که به سلطان شراب معروف است، می‌باشد. پدر وی مالک کارخانه‌های بزرگ و قدیمی تولید مشروبات الکلی به نام مونتاچینو است. لوکا به عنوان فیلمبردار در تلویزیون ملی ایتالیا و همچنین با چند شبکه خصوصی کار می‌کرد.

وی از زمان کودکی از دوستان بسیار نزدیک ادواردو آنبلی بود و با هم سفرهای بسیاری داشتند.

لوکا به همراه ادواردو آنبلی به ایران آمد. در این سفر ادواردو به قدیری ایبانه گفت که با لوکا در مورد اسلام صحبت کرده و او را تا مرز اسلام آورده، اما نتوانسته است او را مسلمان کند. او بر این باور بود که یک هل برای اسلام آوردن کافی است و از قدیری می‌خواهد که با لوکا صحبت کند. قدیری ایبانه نیز به مدت حدود دو ساعت با لوکا در هتلی صحبت می‌کند. جلسهای که منجر به اسلام آوردن وی و پذیرش تشیع می‌شود.

سیس به اتفاق هم به منزل حضرت آیت‌الله سید علی شجاعی می‌روند و آن‌جا مراسم تشریف لوکا به تشیع برگزار می‌گردد. لوکا ناچار بود بین ثروت و عقیده یکی را انتخاب کند و او نیز مثل ادواردو، عقیده را برگزید.
بعد از سرانجام در ۳۰۰۷ آوریل ۲۰۰۷ خبر پیدا شدن پیکر کنت لوکا گانتانی لاولتی در زیر پل گاز بیابادی در حاشیه رودخانه تراستوره در رم منتشر می‌شود و باز دست‌هایی تلاش می‌کنند آن را خودکشی جلوه دهند.

شبهات قتل هر دو نفر (ادواردو و لوکا) نشان می‌دهد که قتل توسط یک گروه انجام شده است و این تفاوت که لوکا از نظر جسمانی قوی‌تر از ادواردو بوده و مقاومت‌هایی از خود نشان داده است و زخم‌هایی بر بدن او مشاهده شده است که پلیس در صدد نسبت دادن آن به زخم‌های هنگام پرت شدن از پل بود، حال آنکه اگر او خود از پل پرت کرده بود، نباید مسیر راه پله به خون او آغشته باشد.

شهید مالکوم شباز ایکس

شهید رهیافته و مظلوم دیگری که بعد از شهادتش انجمن اسلامی شهید آنبلی یادبودهایی را برگزار نموده است، شهید مالکوم شباز ایکس نوه شهید مالکوم ایکس است.

مالکوم ایکس، مبارز سیاهپوستی بود که سال ۱۹۲۵ در ایالت اوهایو آمریکا به دنیا آمد. پدر وی، ارل لتیل، کشیشی جسور و بی پروا بود که به واسطه فعالیت‌های گسترده‌اش در کسب حقوق ایپامال شد سیاهان بارها از سوی سازمان‌های سیاسی وابسته به سفیدپوستان به مرگ تهدید شده بود. در سال ۱۹۲۹ خانهاش در میشیگان سوزانده و به تلی از خاکستر بدل شد و ۲ سال بعد پیکر بی جانش در کنار جاده‌ای در حومه شهر پیدا شد.

مادر مالکوم دچار افسردگی شدید شد و به مؤسسه روان درمانی منتقل شد و فرزندانش نیز به پرورشگاه و پیتیش‌خانه رفتند.

مالکوم در جوانی چندین بار مرتکب اعمال خلاف شد و کم‌کم مسئول هماهنگی چندین پانذ خلاقکار شد. سرانجام دستگیر و پس از محاکمه به ۱۰ سال زندان محکوم شد.

در زندان با تعالیم رهبر سازمان ملت اسلامی آشنا شد. دیری نپایید که مالکوم به عنوان سخنگوی سازمان ملت اسلامی منصوب شد و به دستور ریاست سازمان مأمور ساخت مساجد

متعددی در ایالت‌های دیترویت، میشیگان و هارلم نیویورک شد. او در راه نشر پیام‌های سازمان ملت اسلامی از روزنامه، رادیو و تلویزیون حاکثر بهره را می‌برد. هدف بلند مالکوم عبارت بود از مبارزه با برده‌داری نوین در آمریکا

او سازمانی به‌نام «مسجد مسلمان» تأسیس کرد و به مکه سفر کرد و پس از بازگشت از مناسک حج، نام «حاج ملک شتاز» را برای خود برگزید و درصد ایجاد تشکیلاتی گسترده برآمد تا به وسیله آن مسلمانان جهان را با نژادهای گوناگون به همدلی و ظلم‌ستیزی فرخواند.

فوریه ۱۹۶۵ خانه او در نیویورک بمب‌گذاری شد که جان سالم به در برد، اما چند روز بعد در ۲۱ فوریه هنگام سخنرانی در سالن پاروم

توسط افسی‌ای یازداشت شد. خبر این بازداشت بر پرس‌تی‌وی در سطح گسترده منتشر نمود و شخص مالکوم پس از آزادی، نسبت به حساسیت نهادهایی نظیر افسی‌ای بر وی و فعالیت‌هایش خبر داد. شباز با برخی خبرنگاران شبکه پرس‌تی‌وی در ارتباط بوده است. بنا به گفته خودش، در آوریل ۲۰۱۲ ارتباط قوی و مستحکمی با شبکه پرس‌تی‌وی برقرار کرد و پیش از آن نیز با این شبکه مصاحبه‌هایی داشته است. از تاریخ ۱۵ تا ۱۸ ژانویه سال ۲۰۱۳ نیز با پرس‌تی‌وی برای ساخت مستندی با عنوان «نمای رؤیای آمریکایی» همکاری می‌کرده است.

نیمه اردیبهشت ۱۳۹۲، سرانجام هنگامی که مالکوم لطیف شباز بیار دیدار با دوستش که فعال حقوق کارگری و سازمان دهنده کارگران مکزیک

کامران پورعباس

بخش دوم و پایانی

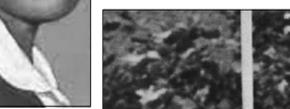
شهیدای رهیافته از ایتالیا تا آمریکا

مانهاتان سهه مرد مسلح مالکوم را ۱۵ بار از فاصله نزدیک مورد اصابت گلوله قرار داده و به قتل رساندند.

مقام معظم رهبری در ابتدای سخنان‌شان در ششمین کنفرانس بین‌المللی حمایت از انتفاضه فلسطین(۳ اسفند ۱۳۹۵) از مالکوم ایکس با عنوان «شهید» یاد نموده و فرمودند: «من قبل از آنکه سخنرانی خودم را شروع کنم، چون امروز سالروز شهادت مالکوم ایکس، رهبر سیاهان مسلمان آمریکاست، از حضار محترم خواهش می‌کنم حمد و قل‌هواللهی برای روح آن شهید بخوانید.»۱۳۹۵/۱۲/۲۰

یکس رهبر سیاهپوستان مبارز آمریکا است که در ۱۹۸۴ در پاریس متولد شد.

در دوران جوانی مدتی در زندان بود و در زندان و پس از زندان، کم‌کم با اسلام و شیعه و زندگی و تفکرات پدربزرگ خود و خدماتی که



پرس‌تی‌وی که آشنایی نزدیکی با خانواده مالکوم داشت، در آن شرکت کردند.
بخش رهیافتگان
در نمایشگاه‌های بین‌المللی قرآن کریم
بخش رهیافتگان نمایشگاه قرآن کریم، در هر دوره بهترین بخش بین‌الملل نمایشگاه بوده است. جمال طاهری این برنامه را چنین شرح می‌دهد: «انجمن شهید ادواردو آنبلی از سال ۱۳۹۱ بخش رهیافتگان نمایشگاه قرآن را تأسیس و مدیریت کرد که با استقبال بسیار خوب مردم و همکاران مواجه شد. در بخش رهیافتگان معرفی تازه مسلمانان در سراسر جهان انجام گرفته است. در این غرفه تابلو مقالتی در رابطه با تازه مسلمانان، مبلغین و خاطرات آنها به چشم می‌خورد. در غرفه‌های رهیافتگان علاوه بر نمایش محصولات مختلف در مورد شهید ادواردو آنبلی و سایر رهیافتگان، هر شب یک تازه مسلمان را به نمایشگاه می‌آوردیم. هدف بخش رهیافتگان در جمع‌آوری ثمرات خسون ادواردو آنبلی است که نشان دهد هر فرد مسلمانی می‌تواند مبلغ اسلام و تشیع باشد.»

در سال ۱۴۰۱، این شخصیت‌ها به‌صورت حضوری مهمان بخش رهیافتگان در نمایشگاه بودند؛ کثر زویرت نویسنده، رهیافته فرانسوی، دکتر ژولیان پلیسیه (یاسین علی) رهیافته فرانسوی، مرضیه هاشمی رهیافته آمریکایی و مجری شبکه پرس‌تی‌وی- دکتر تاراس چرنینکو رهیافته روس- محمد عرب تواب ایرانی مقیم آمریکا- آنتسکو هوشینو رهیافته ژاپنی، دکتر سیدناصر عمادی پزشک بدون مرز، دکتر سهیل اسعد(الگارو روبین) مبلغ بین‌الملل از آرژانتین، ایوت مردسز گنزالس (زهره) رهیافته از آمریکا، نازلی مار گراپران رهیافته از ارمنستان.

علاوه‌بر این سیرهای نمایشگاهی بهائیت، وهابیت و من یک مجبهام از مشهورترین نمایشگاههای تولید انجمن ادواردو محسوب می‌شود.کنگره جهانی اربعین حسینی که عظیم‌ترین اجتماع سالانه مذهبی در دنیا است؛ بزرگ‌ترین فرصت برای فعالیتهای اعتقادی و تبلیغ اسلام و شیعه به جهانیان است. انجمن شهید ادواردو آنبلی از این فرصت نیز بهره‌برای می‌شایسته‌ای نموده است. اربعین سال ۱۳۹۷.

انجمن شهید آنبلی در موبکهای مختلف از جمله موبک دانشگاه تهران حضور پر رنگی داشت. به علاوه اینکه، انجمن اسلامی شهید ادواردو آنبلی در سال ۱۳۸۴ شکل گرفت و از آن موقع سالگرد ادواردو را همه ساله برگزار نموده است. شاید بتوان گفت که معروف‌ترین و پرشورترین



یادواره شهید آنبلی در نوزدهمین سالگرد شهادتش برگزار شد.

این مراسم با سخنرانی آیت‌الله اراکی همراه بود و وی ضمن تأکید بر ضرورت معرفی سسه شخصیت اروپایی و آمریکایی که در جریان انقلاب اسلامی متحول شدند، گفت: این سه نفر اوصاف افراد برجسته و ستارگان درخشانی هستند که رسانه‌های غرب می‌خواهند آنها فراموش شوند. یکی از این افراد «روزه گاردوی» فیلسوف، جامعه‌شناس انقلابی و پیرو خط امام(ره) است.

وی افزود: روزه گاردوی فرانسوی بود و در جریان انقلاب با تأثیرپذیری از اندیشه انقلابی امام مسلمان شد، او درباره امام خمینی کتاب و مقاله نوشت؛ این شخصیت اروپایی به جرم نگارش کتاب «افسانه‌های امپریالیستی» (نظورده‌های بنیان‌گذار سیاست اسرائیل) محاکمه شد.

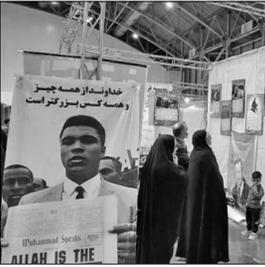
آیت‌الله اراکی ادامه داد: یکی دیگر از این شخصیت‌ها که باید به نسل جوان امروز معرفی شود، جان کوپر انگلیسی است که به یحیی کوپر تغییر نام داد. او به قم آمد و از محضر استاد مطهری بهره‌مند شد، من زمانی که در انگلیس بودم او را معرفی می‌کردم. جان کوپر در سفر به فرانسه در تصادف به طرز مشکوکی از دنیا رفت

که ما احتمال می‌دهیم این تصادف سلاحتی باشد، زیرا فرانسه در چنین تصادفاتی تجربه دشمن بیشتر افراد به دلیل گریه فرمز شده بود و فضای جلسه رنگ و بوی عاطفی خاصی به خود گرفته بود. مرضیه هاشمی چندین بار به خاطر بغض و تأثر شدید صحبت‌هایش را قطع می‌کرد به‌خصوص این‌که مالکوم شباز بسیار مشتاق آمدن به ایران بود.

یادواره دوم برای شهید مالکوم شباز ایکس باز به فاصله کوتاهی از شهادت‌ش از سوی انجمن شهید ادواردو آنبلی برگزار شد.

۲۶ مرداد ۱۳۹۲، در شسام ۲۱ ماه رمضان همزمان با سالروز شهادت امام مظلومان حضرت علی(علیه‌السلام) در بخش رهیافتگان مراسم یادبودی برای شهید شباز برگزار گردید. مراسمی که جمیع زیادی از مردم، دوستان آمریکایی مالکوم، تازه مسلمانان کشورهای مختلف و همچنین خانم ملاتی فرانکلین خبرنگار آمریکایی

و یی گفت: برای مسلمان شدن قرآن را به زبان آلمانی مطالعه کردم، آثار شهید مطهری را



خواندم. بعدها با نشستن بر سر سفره اهل‌بیت(ع) و اشک ریختن برای امام حسین(ع) خیلی از مسائل را درک کردم.

وی معتقد است: به نظر من چیزی که به انسان آرامش می‌دهد معنویت و اهل‌بیت(ع) است. ما با معرفت قلبی به آرامش می‌رسیم.

اهداف بلندمدت انجمن آنبلی

آقای طاهری درباره اهداف بلندمدت انجمن اسلامی شهید ادواردو آنبلی می‌گوید:

«هدف بلندمدت ما این است که یک مرکز وجود داشته باشد که افرادی که مسلمان شده‌اند این‌جا مل یک خانواده برای‌شان باشد و مهدیگر را پیدا و حمایت کنند و بعد از پتانسیل‌های کمکی و تبلیغ ایسن افراد که از کشورهای مختلف آمده‌اند برای تبلیغ اسلام استفاده کنیم.

یک بجهت هم افرادی هستند که با این افراد مسلمان شدند که مشکلات‌شان هم بسیار زیاد است و طرد می‌شوند. ما دوست داریم سازوکاری ایجاد شود که تازه مسلمانان همدیگر را پیدا کنند و حس کنند متعلق به یک خانواده هستند. در این مجموعه از تازه مسلمانها حمایت می‌شود. ما کارگروهایی داریم که در آن از نظر روانی و حقوقی به تازه مسلمانان کمک می‌کنیم.»
جمال طاهری ثمرات خسون ادواردو آنبلی و حکمت بزرگ شهیدانت‌اش را چنین می‌داند: «همیشه یک سؤال وجود داشت که چرا فردی بسا این عظمت ثروت و مقام برای اسلام باقی نماند زیرا اگر ادواردو زنده مانده بود با آن ثروت افسانه‌ای اتفاقات خوبی در جهان تشیع می‌افتاد اما یکی از مهمانان ما که قبل‌ازنفس سابق‌شاخه جوانان حزب کمونیست روسیه بود و الان شیعه است، حرفی زد که به گمانم جواب این سؤال است.

او می‌گفت ما فیلم ادواردو را به زبان روسی ترجمه کردیم، و با توجه به نفوذمان گمان می‌کردیم که بتوانیم در تلویزیون روسیه آن را پخش کنیم اما این فیلم نفوذ مافیای فیات در روسیه بیشتر از تصور مااست. تنها موفق شدیم سسی‌دی آن را بین جوانان شیعه مسکه توزیع کنیم و بعد از مدتی فهمیدیم که این سسی‌دی به تنهایی خمس و زکات از میان شیعیان روسیه زنده کرد. من این حرف را از زبان او شنیدم و یک سال بعد حجت‌الاسلام حکیم الهی مسئول بین‌الملل جامعه المصطفی به من گفت مدتی می‌شود که بیشترین حجم خمس و زکات از طرف روسیه به آن‌جا می‌رسد و این تحول برای این‌ست‌جای روسیه نموده است. اربعین سال ۱۳۹۷.

انجمن شهید آنبلی در موبکهای مختلف از جمله موبک دانشگاه تهران حضور پر رنگی داشت. به علاوه اینکه، انجمن اسلامی شهید ادواردو آنبلی در سال ۱۳۸۴ شکل گرفت و از آن موقع سالگرد ادواردو را همه ساله برگزار نموده است. شاید بتوان گفت که معروف‌ترین و پرشورترین بخش تبلیغ اسلام استفاده شود.»



مقاومت به روایت مردم

از عاشقانه‌های جنگ تا مین‌های خفته

| قلمدار مهاجر |

دوره همیشسان خاص بود. فضای رنگ باخته خانه هم بوی حزن می‌داد و هم جای شکر داشت. پدربزرگ آرام به میل قدیمی اتاق پذیرایی تکیه داده است. مادر بزرگ طرفی دیگر در حال گاه‌گویی خواندن است «ها خودت رفتی و اتاقت منده خالی»..آ‌وای صدایش سوزناک است. یک سالی از رفتن حسین می‌گذرد. پدربزرگ خیره به زمین غرق خودش است. میان دهنش به دست و جوی واژه‌ها برای آرام کردن مادربزرگ می‌گردد. خیالش او را رواه خاطرات سال ۴۷ کرده است. روزی که سیل در اهواز تمام زندگی‌اش را با خود برد با گفتن از سختی‌های آن روزها سعی می‌کند مادربزرگ را کمی آرام کند. نگاه مهربانش را به او می‌دوزد و طوری که نوه‌های جوانش صدایش را بشنوند می‌گوید: هر روز از منطقه یوسفی تا پل سفید اهواز را پیاده می‌رفتم. کنار آب می‌یستم‌ام تا آب از کناره‌ها فروکش کند تا شاید بتوانم چیزی از وسایل خانه را پیدا کنم. زندگی کارگری‌ام از دستم رفته بود بعد از سال‌ها زندگی همه چیزمان را باخته بودیم. مادربزرگ که به نظر می‌رسد یادآوری این خاطره به مذاقش شیرین آمده است این بار لیخند ظریفی بر لبش نقش می‌بندد و می‌گوید: از نون مثل کف عروس و داماد زندگانی‌ام را شروع کردیم. عروس خانواده که خود داغدار فوت همسر جانبازش هست می‌گوید: از زندگی تا امید نداشتند و همه چیز را از نو شروع کردند.

مادربزرگ میوه و چای تعارف می‌کند و با تسمی که از آن لیخند بر واژه‌های ماجراجوی کلامش باقی مانده است می‌گوید: کمد قهوه‌ای بزرگی داشتیم که رختخواب‌ها را روی آن می‌گذاشتم. هر چندقر آقاچه‌ها از پول کارگری به دست آورده بود را در آن گذاشته بودم. سیل تمام زندگیمان را با آن کمد همراه خود برد. پدر بزرگ که سعی در عوض کردن حال و هوای غم‌زده خانه دارد می‌خندد و با گویش بختیاری می‌گوید: «فتن سی خرشمهر»

کمی خودش را روی میل جابه‌جا می‌کند، دست‌هایش را روی هم می‌گذارد. پلک‌هایش را جمع می‌کند. تمرکز حواسش را به گذشته‌ها داده است و از آن روزها حرف می‌زند: هیچ وقت یادم نمی‌رود روزهایی که با نا امیدی تمام به کنار رودخانه کارون می‌رفتم. در دل آن فضای دلگیر، صحنه عجیبی را دیدم. وسط آب روی یک کلتک یک خروس، یک مار افعی و یک روباه کنار هم ایستاده بودند و با هم هیچ کاری نداشتند. آنچه می‌دیدم بیشتر شبیه یک فیلم بود تا واقعیت. دستش را همپای صدایش بالا می‌برد و می‌گوید: نه یک مار معمولی، یک مار افعی. می‌خندد و می‌گوید: بعد از آن سیل، اوضاع به گونه‌ای به‌هم ریخته بود که هیچ کس حوصله دیگری را نداشت حتی حیوانات.

استکان چای را از روی میز برمی‌دارد به میل تکیه می‌دهد و با کنایه‌ای تلخ می‌گوید: چندر هم آن زمان دولت کمکم‌کمان کرد. زیرپایی گلیم ماندنی را آوردند و گفتند: این از طرف اشرف پهلوی است بین مردم آن را تقسیم کنید. مردم خیلی بهشان برخورد. اصلانمی‌شد تقسیمش کرد. به نوعی مردم را به حساب نمی‌آوردند. مادربزرگ هم به دنبالش کنایه دیگری می‌زند و می‌گوید، چندر هم که کمکم‌مان می‌کردند! اگر لباسی تتمان بود آن را هم درمی آوردند و می‌پردند!

عاشقانه‌های جنگ



مادربزرگ دوباره بی تابی می‌کند و پدربزرگ باز هم سعی می‌کند سختی‌های گذشته را که از آن عبور کرده‌اند یادآوری کند. حال بی‌قراری مادربزرگ را بر هم می‌زند و با عبور از خاطره سیل همه را وارد خاطرات جنگ می‌کند. با بالا بردن صدایش سعی می‌کند توجه همه را به خودش جلب کند تا حال و هوای محیط از عوض کند. لیوان چای را روی میز می‌گذارد و فاصله میان ابروها را به هم گره می‌زند. می‌گوید: زمان جنگ در شرکت نورد لوله در اهواز کار می‌کردم. یک تمام ماشین‌های شرکت را نابود کرد. آن موقع حسین به عنوان سرباز بسیجی در جبهه‌ها خدمت می‌کرد. در آن شدت بمباران همکارم صدایم زد و گفت: پسرت را میان مجروحین بیمارستان دیدم. خودم را سراسیمه به بیمارستان رساندم. تعداد مجروحین خیلی زیاد بود. همه به نوعی می‌خواستند به اوضاع فجیحی که در آن بیمارستان صحرایی به وجود آمده بود کمک کنند تعدادی خانم به شکل یک گروه خودخوانده وارد محوطه شدند تا شست و شوی لباس‌های مجروحین را به عهده بگیرند. در آن شلوغی تنها خبری که توانستم از حسین بگیرم این بود که او را به اصفهان منتقل کرده‌اند.

پدربزرگ دوباره استکان چای را سر می‌کشد و با مهربانی به چهره به غم نشسته همسرش نگاه می‌کند و با حرف‌های ساده از راز بی‌بهایوی دلش سخن می‌گوید: آن روز من برای اینکه مادربزرگ‌تان ناراحت نشود چیزی نگفتم. مادربزرگ خوش بود و چروک خورشده‌اش را جلوی دهانش گرفته و با لیخند نمکینی که از پشت قایم کرده است پاسخ بی‌صدایی به عشق میان خودش و پدربزرگ می‌دهد و می‌گوید: دو روز بعد یک آمبولانس جلوی در ایستاد حسین از آن پیاده شد در حالی که دستش مجروح بود. تمام تلاشم این بود که همسر حسین را با این حال و روز بهم ریخته نبیند. در همان حال خستگی و مجروحیت خویش برد.بش پدرش به خانه برگشت از من پرسید که زیر پتو؟ گفتم: دست و رویت را بشور، برو روی پشتت اول خدا را شکر کن بعد با لبین کی هست؟از پشت‌بام که برگشت، پتو را آرام برداشت، با چهره حسین که مواجه شد صورتش را غرق بوسه کرد. روبروی حسین نشست. پرسید حسین بابا چی شده؟ حسین که هنوز گرمای بوسه‌های پدر را روی گونه‌هایش حس می‌کند برایش کمی سخت است که چنگال واژه‌های سرد را بر جان پدر نبشاند. اما نگاه کنجکاو و مهربان پدر او را به حرف می‌آورد. کمی با دستش که حالا عصیاب از دست‌داده است رو بر سر می‌درد و می‌گوید: میان نژارها در حال عبور دادن نیروها از شت برای عملیات بدر بودیم که قایقمان را زدند. بچه‌ها همه زخمی شدند. من هم دستم آسیب دید. حسین صحبت را کوتاه می‌کند و همه چیز را عادی نشان دهد تا پدر آشوب از کار افتادن دست پسر را احساس نکند.

مادربزرگ با یادآوری خاطره جانبازی پسرش که یک سالی است هم آغوش مرگ سر بر سر همه خاک نهاده است دوباره گریه می‌کند. پدربزرگ از افتخار به حسیشش می‌گوید: از آن سینه مینی که بعد از جنگ با زبان روزه زیر دستان خشن آفتاب گرم خوزستان خنثی کرد. این بار نوه خانواده که از همه برای مرگ پدر بی‌قرارت‌تر است از خاطره همراهی‌اش با پدر برای خنثی‌سازی مین و صحنه شهادت دایی‌اش می‌گوید: پدرم من را با خودش به چذابه، دشت آزادگان و جغیر می‌برد. اجازه نمی‌داد مین خنثی کنیم. مین‌های الومر، ضدتانک، ضد خودرو، اما چهارده را به من نشان می‌داد و می‌گفت: ساخت کدام کشور است. دست جنایت بسیاری از کشورهای دنیا را دفاع هشت ساله از کشور از نام و نشان مین‌ها می‌شد دید. من حدودا سه سال در این مناطق همراه پدرم بودم.

مین‌های خفته

ظاهر بدن، پدر و دایمی‌ام برای خنثی‌سازی مین به منطقه چذابه رفته بودیم. مین‌های خنثی شده را روی دستم گرفتم تا آنها را به محلی که تعیین شده بود ببرم. گام‌هایم را به سختی از زیر سرانگشتان داغ گرما روی زمین می‌کنیدم. حواسم به مین‌های خنثی شده روی دستام جاخوش کرده بودند. دای غلام چندصند متر آن طرف‌تر در حال تعیین مکان خنثی‌سازی مین برای فردا بود… مین‌ها را که تحویل دادم به یکباره صدای انفجار بلند شد. آن منطقه پسر از صدا زدند… حسین… غلام… حسین…غلام…از سایت بیرون دویدیم. برانکارد را آوردند. هر دو پای دایم ا قطع شده بود و تمام تنش غرق خون بود. ظاهرا مینی را خنثی می‌کند و در حال برگشتن پایش روی مین الومر می‌رود و به شدت آسیب می‌بیند که در بیمارستان به خاطر شدت جراحات شهید شد. بارها شاهد از دست دادن چشم و پای همکارانم در حین خنثی‌سازی مین بودم. این موضوع برای من که کم سن و سال بودم و فضای جنگ را درک نکرده بودم خیلی سخت بود.

فضا هنوز بار غم را به دوش می‌کشد. خاطرات بازگویی می‌شوند تا شاید سنگینی غم جایش را با لطافت صبر به کرسی پذیریش تقدیر بدهاند. از مرگ جانبازی که سال‌ها زیر گرمای آفتاب مین‌ها را خنثی می‌کرد و پیکر و پلاک شهدا را از دل خاک در می‌آورد تا شهادت شهیدی که خشونت مین‌های خفته راه جان خرید تا دستان لطیف شهادت آهنگ عاشقانه‌های جنگ را برای او روایت کند

خاطرات مردمی به روایت خانواده شهید غلام کاهکش و جانباز مرحوم حسین کاهکش